

حسین بحر العلومی

چند نکته درباره مقاله رواج بازار شعر و شاعری نوشته جمال زاده

نویسنده توانا آقای جمال زاده در قسمت سوم مقاله «رواج بازار شعر و شاعری» در مجله ارمنان شماره خرداد ماه ۱۳۵۱ به چند نکته درباره خلاق المعانی کمال الدین اسماعیل اصفهانی همشهری بنده و خودشان اشاره کرده و چند بیت از او به عنوان شاهد و مثال نقل فرموده اند که برخی از آن نکات و ابیات صحیح بنظر نمی رسد و اکنون هریک را جداگانه شرح می دهیم :

۱- مرقوم فرموده اند که : « کمال الدین اسماعیل ... لابد با آن عمامه و عبا وردا و ریش و پشم یوسف کنعان و ماه تابانی نبوده است بخصوص اگر دوره ای را بخاطر بیاوریم که مبتلای درد چشم هم بوده است چنانکه خود فرموده :

جانم ز درد چشم بجان آمد از عذاب

یارب چه دیدم خواهم ازین چشم درد یاب

هر شب نه روشنائی خور (کذا) تاسپیده دم

سوزن ز آب دیده چو شمع ز درد و تاب

بر سیخها کباب اگر دیده‌ای ، بین

بر پلک چشم من مژه چون سیخ بر کباب

درد چشم کافی نبوده شاعر عزیز و همشهری ما در عین حال گرفتار مرض شوم

« آبله » هم بوده است چنانکه از دست آنان (کذا) می‌نالند و می‌فرماید :

بر آسمان چشم من از اشک و آبله است

سیاره و ثوابت بی حد و بی حساب

دیده چو آسیا و درو دانه آبله است

گردان بخون دل شده این گرد آسیاب .

این ابیات از قصیدهٔ غزائی است که کمال اسماعیل دربارهٔ « چشم درد » خود

سروده و ۵۴ بیت است و مدتها برای شاعران موضوع طبع آزمائی بوده ، در قصیدهٔ

شیوای دیگری هم « چشم درد » خود را شرح داده و چند بیت آن این است :

افتاده به درد چشم در کنجی در آرزوی فضای صحرائی

بر چشم من اشک را شبیخونی در سینهٔ من ز درد غوغایی

بر دوخته چشم همچو شاهینم با آنکه چو طوطیم شکر خای

اما کمال الدین اسماعیل در اشعارش اشاره‌ی به اینکه گرفتار مرض شوم « آبله »

هم بوده است نکرده و در هیچ مأخذ دیگری هم به این موضوع اشاره نشده است . اگر

مقصود ذکر کلمهٔ « آبله » در دو بیت سابق الذکر است واضح است که منظور از آبله

دانه‌ها و جوشهایی است که در بعضی از انواع چشم درد بر پلکها پدید می‌آید ، در فرهنگها

هم برای آبله معانی مختلفی ذکر کرده‌اند که از جمله جوش و تاول و امثال اینها است ، اتفاقاً

در قصیدهٔ « جرب » کمال اسماعیل هم که مطلعش اینست :

کوه بلا شد دست ز رنج جرب تم بیچاره من که کوه به ناخن همی کم

و استاد جمال زاده چند بیت آنرا نقل فرموده‌اند ، در بیتی کلمه « آبله » آمده
اگرچه خود بیت غلط نقل شده است و آن بیت این است :

چون مار در قش (کذا) است تن من ز نقطه‌ها

از بس نشان آبله بر پشت و گردنم^۱

که در این بیت هم منظور از « آبله » جوشها و دانه‌های جرب است نه « بیماری
شوم آبله » .

۲ - اما بیت فوق هم چنانکه اشاره شد به غلط نقل شده و صحیح آن چنین است :

چون مار ارقش است تن من ز نقطه‌ها

از بس نشان آبله بر پشت و گردنم^۱

« مار ارقش » مار پیسه است یعنی ماری که نقطه‌های سپید و سیاه داشته باشد .

۳ - استاد جمال زاده بیت دیگری از این قصیده را چنین نقل فرموده‌اند :

بشکافتست پوست بر اندام من چو مار

از بس که من به دانه^۲ لعلش بپا کنم

و در حاشیه^۳ مرقوم فرموده‌اند که : « ظاهراً مصراع مغشوش است و در هر حال

معنی آن بدرستی بر من معلوم نگردید » . این بیت به صورتی که نقل شده مغشوش و

نادرست است و صحیح آن چنین می‌باشد :

بشکافتست پوست بر اندام من چو نار

از بس که من به دانه^۲ لعلش بپا کنم

که معنی آن روشن است و نیازمند به توضیح نیست .

۴ - آقای جمال زاده نوشته‌اند که : « شاعر مطلب را خلاصه نموده می‌فرماید :

گورینده همچو شمع و سوزنده چون چراغ

کز پای تا به سر همه در موم و روغنم^۴

این بیت نیز درست نیست و صحیح آن چنین است :

گرینده همچو شمع و سوزنده چون چراغ

کز پای تا به سر همه در موم و روغن^۱

گمان دارم کلمه « گوینده » بجای « گرینده » سهواً القلم یا غلط چاپی باشد و گرنه آشکار است که کلمه « گوینده » در اینجا بکلی بی معنی است . مفهوم بیت این است که چون برای درمان « آبله های » جرب پیوسته بر تن خود موم و روغن طلایه می کنم در نتیجه مانند شمع « بامناسبت موم » می گریم و مانند چراغ « بامناسبت روغن » می سوزم ، و جای هیچ شبهه نیست که کلمه « گرینده » در این بیت صحیح است نه « گوینده » .

۵ - پس از شرح نسبت « مبسوطی درباره دل نازک و قلب حساس شاعران و اینکه شاعران فطرتاً عاشق پیشه و معشوقه پرستند و مثلاً همین شاعر همشهری خودمان ممکن است به دختر جوان و زیبایی که خالی از پاره بی احساسات لطیف و فهم و ذوق هم نیست و آرزوها در دل دارد دل بیازد اما شاعر جیبش تهی است و بی زر هم کار از پیش نمی رود ، چنین نوشته اند :

« معلوم است که وقتی کار بدینجا بکشد مرد بیچاره می شود و مناعت طبع فراموش می گردد . آن همه سخنان بلندی که همه از استغنا و بلند همتی حکایت می کند و دستورهای منبع حکیمانه ای از قبیل :

در بادیه محنت خود تشنه بمیر
وز زمزم جور دیگران آب مکش
و حتی احادیث و اخباری از نوع « الدنيا جيفة و طالبها كلاب » در پس گوش می افتد و مرد بزرگواری چون همین کمال الدین اسماعیل خودمان بحکم اضطرار خطاب به ممدوح می گوید :

بسیار هرزه گفته ام از بهر هر کسی

اکنون تدارکش به ثنای تو می کنم

از بهر نیکنای دنیا و آخرت

نام بزرگ خویش «گدای» تو می‌کنم...

خود را گدای دیگران خواندن (آن هم از جانب کسانی که به فضل و دانش خود و به بی‌فضل و کمالی طرف کاملاً آگاهند) کار آسانی نیست. »

ظاهر آ استاد توجه فرموده‌اند که این ابیات از ترکیب‌بند بی‌مانند کمال اسماعیل است در نعت حضرت رسول اکرم (ص) و چنین آغاز می‌شود :

ای جز به احترام خدایت نبرده نام وی سلک انبیا ز وجود تو با نظام

و ابیات نقل شده از بند دهم است که آن بند را عیناً در اینجا نقل می‌کنیم :

من بنده گرچه نظم ثنای تو می‌کنم نظم ثنای تو نه سزای تو می‌کنم^۱

تو فارغی ز مدح چو من صد هزار لیک من خود تقرّبی به خدای تو می‌کنم

خود را بزرگ می‌کنم اندر میان خلق نه آنکه خدمتی ز برای تو می‌کنم

بسیار هرزه گفته‌ام از بهر هر کسی اکنون تدارکش به ثنای تو می‌کنم

از بهر نیکنای دنیا و آخرت نام بزرگ خویش گدای تو می‌کنم

من بس نیازمندم و خلق تو بس کریم روی طمع به سوی صفای تو می‌کنم

در مانده‌ام به دست غریبان مظلّمه در یوزه‌ی زکوی عطای تو می‌کنم

ناموس من مبر که همه عمر پیش خلق دعوی بندگی و ولای تو می‌کنم

شرمنده گناهم و آلوده خطا و آنکه چه آرزوی لقای تو می‌کنم

دانم که ناامید نگردم ز لطف تو گر استعانتی به دعای تو می‌کنم

شرط شفاعت تو ز ما گر کبارست

با ما بسی متاع ازین جنس حاضرست

چنانکه ملاحظه می‌شود ممدوح امیر یا وزیر نیست که شاعر به طمع مال و بحکم

اضطرار خطاب به او چنین سخنانی گفته باشد، این ابیات در مدح سرور کاینات حضرت

پیغمبر اکرم (ص) است که همه دعوی بندگی و ولای او می‌کنیم و از کوی عطایش در یوزه می‌نمائیم . اما آنچه مرقوم فرموده‌اند که « خود را گدای دیگران خواندن (آن هم از جانب کسانی که به فضل و دانش خود و به بی‌فضل و کمالی طرف کاملاً آگاهند) کار آسانی نیست ، مسلماً از آن روست که ممدوح را یکی از صاحبان زر و زور پنداشته‌اند ، و گرنه کدام فضل و کمال و کدام بی‌فضل و کمالی؟! . امید است خداوند متعال همین ترکیب بند را (چنانکه آرزو کرده است) کفّاره گناهان کمال اسماعیل قرار دهد و به استاد جمال زاده نیز توفیق عنایت فرماید تا باز هم داستانهای دلنشینی چون « یکی بود و یکی نبود » بنویسند و کام ارادتمندان خود را شیرین سازند .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی